

**آدام آلتز:** به نظر بونگ (روانشناس برجسته)، نام‌هایی که در بدو تولد بر ما می‌گذارد، سالیان سال، همچون مشعلی بر مسیر تقدیرمان بر تو می‌افکنند. اگر کسی هزار دلار در فاصله سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۴ روی سهام شرکت‌هایی سرمایه‌گذاری می‌کرد که اسامی روان داشتند، تنها پس از یک هفته، ۱۱۵۳ دلار به دستش برمی‌گشت؛ یعنی به سرمایه‌اولیه‌اش ۱۱ درصد اضافه می‌شد. در مقابل، اگر کسی در طی همان دوره، همان هزار دلار را روی سهام شرکت‌هایی سرمایه‌گذاری می‌کرد که اسامی ناروان داشتند، ۱۰۴۰ دلار به دستش برمی‌گشت، یعنی فقط ۴ درصد به سرمایه‌اولیه‌اش اضافه می‌شد.



## نام شرکت‌ها چه تأثیری بر سودشان دارد؟

# اسم تو، سرنوشت تو

نگاهی به کتاب «بازداشتگاه صورتی» که با فصل‌های متنوع و موضوعات خلاقانه به تازگی به چاپ دوم رسیده است

## بازی زیارویان

یاسر نوروزی | استادان بزرگ شطرنج در بازی زیارویان می‌بازند؟ به هر حال شطرنج به بیشترین تمرکز و سکوت و سسکون احتیاج دارد اما آیا زیبایی روبه‌رو ممکن است همه چیز را به چالش بکشد؟ مسابقاتی که سال ۲۰۰۵ با عنوان «مسابقات زیبایی شطرنج» به راه افتاد، در پی پاسخ به این پرسش‌ها نبود؛ صرفاً ایده‌های بود برای خبرسازی در این حوزه و عکاسی. اقدامی که در مسابقات فوننیل جام جهانی هم واکنش فعالان حقوق زنان را به دنبال داشت؛ آنها دوست نداشتند آثار طرفداران فوتبال با هر ورزش دیگری از طریق دیگر بالا برود. با این حال «مسابقات زیبایی شطرنج» به راه افتاد و فارغ از حواشی خود، تحلیل‌های روانشناختی جالبی به دنبال داشت. مردان بزرگ شطرنج روبه‌روی زیارویان نشسته‌اند اما به سیاق سابق دست به مهره‌نبردند؛ ریسک می‌گردند، حرکت‌های پرخطر داشتند و در نهایت حتی در مسیری ناپخته‌اند می‌باختند. هم‌زمان محققان هم فعالانه وارد عرصه شدند و پژوهش‌هایی مختلف در این باره عرضه کردند: «قایت‌کنندگان مرد وقتی در برابر رقبای زیبا می‌نشینند، گشایش‌های (در بازی شطرنج به مساوی شروع یا حرکت ابتدایی در شطرنج اطلاق می‌شود) پرخطر تر را برمی‌گزینند و مجدانه از مسواکی کردن خودداری می‌کنند. آنها مشتاقانه از بازی پرریسک متضرر می‌شوند و می‌بازند.» (ص ۱۳۹) آلتز در این فصل از کتاب «بازداشتگاه صورتی» گریزی می‌زند به سبب زبستی موجودات کره زمین و می‌رسد به «قایت‌های آغازین؛ زمانی که حیوانات برای بقا رقبای دیگر را از میدان به در می‌گردند و حتی تا پای جان برای حذف هم‌جنس‌های شان پیش می‌رفتند. خطر کردن در این شرایط تنها راه تداوم حیات بود و حالا می‌شد این پیشینه ژنتیک را در انسان‌های اولیه نیز بازتعریف کرد و جست. آلتز چند صفحه بعدتر می‌رسد به آمار گشته‌های مردان در حوادث که بی‌ارتباط با این ایده نیست و می‌توان از این منظر هم راه به می‌بخت برد. مردانه سه و نیم برابر بیشتر از زنان در حوادث مختلف جان باخته‌اند. آیا تمام اینها از تطبیقی با هم دارند؟ این سوالی است که در کتاب «بازداشتگاه صورتی» بی‌پاسخی نمی‌ماند اما نویسنده بیشتر از این که در طرح ایده‌ها به دنبال وجه پاسخگو باشد، پیش بر انگیزنده است و تحریک‌گر.

## نام‌ها و نشان‌ها

لابد هزار بار قبل از اهدای جوایز تمرین کرده بودند. منتها چه کسی هست که راحت و بی‌تبیق بگوید: «شکوره‌بولی کولیناریس آناستری ترسپستی»؟ این نامزد گرجستانی جایزه فیلم‌های خارجی‌زبان اسکار ۱۹۹۶ بود که اسسمش را واگن به واگن باید بیدک می‌کشیدند و در نهایت هم سالم به مقصد نمی‌رسیدند! با این حال نویسنده در فصل اول کتاب «بازداشتگاه صورتی» فقط به در دسرهای اسم‌افراد نظر ندارد بلکه تلاش می‌کند به نوعی روانشناسی شخصیت هم از این دیدگاه برسد؛ به‌ویژه وقتی این ایده را بررسی می‌کند که اگر نام خانوادگی شما با «الف» شروع بشود، چقدر تفاوت دارد با زمانی که به «ی» می‌رسد. به هر حال کل دوران مدرسه باید منتظر بمانید تا فهرست اسامی به شما برسد و آیا این خود نوعی صبر و تحمل را در شما پرورش خواهد داد؟ این ایده‌های قابل تأمل وقتی عمق بیشتری پیدامی‌کنند که بدانید ساکنان ایالات جنوبی آمریکا که سطح درآمد کمتری نسبت به ایالت‌های شمالی دارند، چه سلایقی را در انتخاب نام دخیل می‌کنند. یا چرا در دوره یک یا چند نام بیشتر از همه طرفدار دارند؟ «در سسال‌های ۱۹۲۰، «دوروتی» دومین نام محبوب دخترانه بود و از هر صد دختری که در خلال این دهه به دنیا می‌آمد، چهارده نفر دوروتی نامیده شدند. لشکر دوروتی‌ها اکنون به نود سالگی یا گذاشته‌اند. برعکس در میان نام‌هایی که در قرن بیست‌ویکم بر نوزادان دختر گذاشته می‌شود تقریباً از دوروتی اثری نیست. عکس این قضیه در مورد نام ایوا صادق است که پیش از سده بیست‌ویکم تقریباً خبری از آن نبود ولی در آخرین سرشماری آمریکا نامی متداول بوده است. گذشته از سن و سال، نام‌ها اطلاعات قومی، ملی، اجتماعی و اقتصادی را می‌رسانند. براساس نرخ میانگین، کسانی که نامشان دوروتی و ایواست به احتمال قوی سفیدپوست هستند، فرناندا احتمالاً اسپانیایی و آلیا سیاه‌پوست است. لوسین و ادا بر بیشتر نام‌بچه‌ها می‌دارد؛ های سفیدپوست و انجیل و میستی بیشتر نام‌بچه فقیرهای سفیدپوست است.» (ص ۲۳)

## کتاب

# نشنروند

پنجشنبه ۲۳ آبان ۱۳۹۸ | سال هفتم | شماره ۱۸۳۵  
www.shahrvandonline.ir

اگر احساس خواب به شما دست داد در مکان امنی مانند پارکینگ‌های جاهای خودرو را متوقف کنید و از توقف در شانه بزرگراه خودداری کنید.

## بازداشتگاه صورتی



بازداشتگاه صورتی  
(نیروهای پنهانی که طرز فکر، احساس و رفتار آدمی را شکل می‌دهند)  
نویسنده: آدام آلتز  
ترجمه: هوشمند دهقان  
انتشارات: ترجمان

## آبی، قرمز

شهر را پر کردند از نور آبی، برای تسکین و ایجاد آرامش و ترسیم نوعی فضای ملکوتی. در این تصمیم‌گیری قصد نیت دیگری در کار نبود اما مسئولان امنیت شهری خبر دادند که طیف‌های آبی، از جنابت و خونریزی کم‌رده و مردم‌راه‌نوعی آرامش‌رسانده است. ماجرا به شهر گلاسکو در اسکاتلند برمی‌گشت که ایده‌های رنگی آن به ژاپن هم رسید و محله‌های نارارا هم آبی کرد. هر چند این گونه روش‌های رنگ‌درمانی به قول کورت گلدشتاین، از دانشمندان پیشگام رنگ‌شناس، علمی نبود اما محققان را به مطالعات در این حوزه واداشت. از جمله نتایج پژوهشی که نشان می‌داد: «دانشجویانی که با خودکار قرمز تصحیح کردند به‌طور متوسط ۲۴ غلط پیدا کردند، حال آنکه دانشجویانی که با خودکار آبی تصحیح کردند، به طور میانگین فقط ۱۹ غلط گرفتند. در آزمایشی که متعاقب آن انجام شد دانشجویان مقاله‌ای در باب مزایای گردش علمی خواندند و دوباره مقاله را با خودکاری قرمز یا خودکاری آبی نمره دادند. کسانی که از خودکار قرمز استفاده کردند به مقاله به‌طور متوسط نمره ۷۶ از ۱۰۰ دادند. در همان حال دانشجویانی که خودکار آبی در دست داشتند ۸۰ تا ۱۰۰ نمره دادند.» (ص ۲۲۱) آدام آلتز البته در فصل «رنگ‌ها» مثل دیگر مقالات کتاب «بازداشتگاه صورتی» دنبال پاسخی یقینی و قطعی نیست بلکه با اشاره به پژوهش‌ها و تحقیقات مختلف به دنبال بسط ایده‌هاست؛ ایده‌هایی با این هدف که گمان نکنیم در جهانی فارغ از بی‌امون‌مان فکر می‌کنیم، احساسات دارم و با دیگران تعامل می‌کنیم. رنگ‌ها چنان نفوذی بر احوالات‌مان دارند که می‌توانند بی‌آنکه تأثیرشان را بدانیم، متأثر از آنها عمل کنیم. البته برخی پژوهش‌ها از ورود مولفه‌های دیگر هم خبر می‌دهند؛ مثلاً کارگران کارخانه‌ای به نام «هاونورن» که با نورپردازی اندک بیشتر کار کردند و فعالیت‌شان را اضافه کردند. دلیل اما این بار رنگ خاصی نبود؛ نظارت‌مدیران مربوطه بود. کارگرانی که کمتر دیده می‌شدند و از نظر روسای خود باز خوردی مناسب نداشتند، راحت‌تر آستین بالا زده بودند و در فضایی دور از نگرانی و استرس کاری می‌کردند. آلتز در فصل «رنگ‌ها» گاهی از سرک کشیدن به این حاشیه‌ها نیز لذت می‌برد و پای مباحثی میان‌رشته‌ای را به بحث بازمی‌کند.

## گفت و گو با هوشمند دهقان، مترجم

# ریاضت ترجمه

یکی از معیارهای من برای انتخاب، پر فروش بودن کتاب است، اما به علایق خودم و فایده‌مندی‌اش برای مخاطب هم نگاه می‌کنم

در شرح حال محمد قاضی می‌خوانید که نخستین ترجمه‌شان را به چه شکل کار کردند.

- خود محمد قاضی می‌برد به ناشر تحویل می‌دهد که شرح جالب و مفصلی دارد.

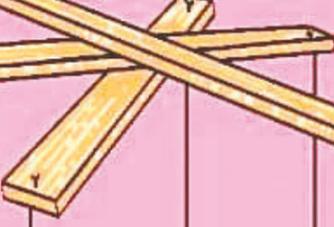
بله برداشتم و حالا کار می‌کنم چه اتفاقی افتاد. موضوع این است ایشان چند کتاب را به همین منوال می‌برد به ناشران مختلف تحویل می‌دهد تا به دوره‌های می‌رسد که شهرتی به هم می‌زند؛ از آن به بعد است که ناشر سفارش می‌دهد. من الان ۱۰ تا از کتاب‌هایم چاپ شده؛ چهار پنج کتاب هم در مسیر ارشاد و حروف‌چینی است و در دست انتشار. شش هفت تایی اول کاملاً به انتخاب خودم بود. اخیراً یک سالی است که ناشران دارند سفارش می‌دهند. بنابراین عمدتاً کارهایی که ترجمه کردم، به انتخاب خودم بوده است. معیار انتخاب هم وابسته به شرایط متعددی است؛ از جمله اینکه زندگی من چون اساساً از مسیر ترجمه می‌گذرد و از این راه امرار معاش می‌کنم، ترجمه شغل دوم نیست و کاری تفریحی برایم به حساب نمی‌آید. ترجمه شغل اصلی من است. بنابراین وقتی کتاب را انتخاب کردم، باید ناظر به جنبه اقتصادی هم باشم. برای همین بدون تعارف یکی از گزینه‌ها برای من یا یکی از معیارها، پر فروش بودن کتاب است. اما به علایق خودم و به فایده‌مندی‌اش برای مخاطب هم نگاه می‌کنم.

- البته جمع شدن این مؤلفه‌ها در کنار هم، انتخاب را دشوار می‌کند؛ یعنی هم علاقه‌مندی مترجم، هم فایده‌مندی بودن برای مخاطب و هم بحث فروش. ضمن اینکه مؤلفه دیگری هم در آثار تان است که به آن اشاره نکر دید؛ انتخاب‌های شما اغلب موضوعی تازه را هدف قرار داده است؛ مثل «بازداشتگاه صورتی» و «دختر تحصیل کرده» مثلاً در «بازداشتگاه صورتی» به گزارش‌های فراوانی استناد کرده است، به نیروهایی می‌پردازد که ممکن است در زندگی آنها را نادیده بگیریم، امسا تأییراتی عجیب دارند؛ نام، رنگ‌ها، برجسب‌ها، القاب، نمادها و... یا در «دختر تحصیل کرده» نوعی فرقه‌گرایی را در آمریکا روایت می‌کند که کسی شاید حدسش را نزنند در آن کشور هم چنین جریاناتی وجود دارد. البته این را هم بگویم چاپ کتاب‌های تان خیلی هم بالا نیست.

حتی فیزیک‌ویک‌ویست‌شناسی هم در کتاب دخیل شده‌اند. ولی همچنان برایم جالب است که روش انتخاب تان در ترجمه کتاب‌ها را بدانم. کدام یک سفارش بود و کدام را خودتان انتخاب کردید؟



ببینید، مترجم وقتی کار را شروع می‌کند، طبعاً گنگام است و چون گنگام است، کسی به او سفارش نمی‌دهد. مثلاً شما



گاهی هفته‌ها طول می‌کشد تا به انتخاب یک کتاب برای ترجمه برسیم. یکی از کارهایی که می‌کنم این است که آمازون قبل از انتشار را تمامامی خوانم. بعد می‌روم سراغ کامنت‌هایی که خوانندگان حرفه‌ای خصوصاً گودریز می‌گذارند

در دست‌است؟ می‌شود گفت نسبت به انتخاب‌های تان، فروش خوبی داشته‌است.

بله، چند مورد به چاپ‌های چندم رسیده است. فکر می‌کنم به نسبت اینکه چهار پنج‌سال است شروع کرده‌ام، در بازار موفق بودم. این البته به اذعان و تأیید ناشرانی است که با آنها کار کرده‌ام. این مؤلفه‌هایی هم که گفتید، دایره انتخاب را تنگ می‌کند. فکر می‌کنم مصداق جمع شدن تمام این پارامترها کتاب «دختر تحصیل کرده» است. یعنی کتابی است که اولاً زرد نیست، دوم اینکه کار ادبی به شمار می‌آید؛ زمان‌مانندی که سرگذشتی واقعی را روایت می‌کند؛ بسیار آموزنده و تأثیرگذار. ویراستاران آمازون هم این کتاب را در سال ۲۰۱۸ به‌عنوان کتاب برتر معرفی کرده‌اند. از آن طرف کتاب بسیار پر فروش هم از آب درآمد. من به تاریخ و سرگذشت هم شخصاً خیلی علاقه‌مندم. برای همین هم تمام فاکتورهایی که در ذهنم داشتم در این کتاب جمع بود. «بازداشتگاه صورتی» هم این حالت را دارد.

- در «دختر تحصیل کرده»، تمام مؤلفه‌های مدنظر تان جمع است. ضمن اینکه کتاب را می‌توان به یک مخاطب عام هم داد تا بخواند و لذت ببرد. البته بازار ترجمه تئوبیوگرافی‌ها چند سالی است که در ایران رونق داشته. هر چند بعضی از آنها زیرشاخه عام‌پسند محض یا حتی زردقار می‌گیرند؛ مثلاً علاقه‌مندی‌های یک بازیگرهای بود که به شکل تئوبیوگرافی منتشر شده است. اما «دختر تحصیل کرده» یک سرگذشت واقعی با بن‌بانه‌های اجتماعی و فلسفی است که روایتی خواندنی و همه‌فهم هم دارد.

حتی برش‌هایی فرهنگی از جامعه آمریکا و اجتماع این کشور را نشان می‌دهد که خیلی از ما تا به حال با آن آشنا نبودیم و از خواندنش حیرت می‌کنیم. ببینید، انتخاب برای من همیشه یک فرآیند است. با اینکه به‌شدت به لحاظ اقتصادی وابسته به ترجمه هستم، اما گاهی هفته‌ها طول می‌کشد تا به انتخاب یک کتاب برای ترجمه برسیم. یکی از کارهایی که می‌کنم این است که آمازون قبل از انتشار را تمامامی خوانم. بعد می‌روم سراغ کامنت‌هایی که خوانندگان حرفه‌ای خصوصاً گودریز می‌گذارند. آنجا خیلی مثل خواننده‌های مانمی‌آیند به چه چه کنند یا نگاه سیاه و سفید داشته باشند؛ اینکه بگویند افتضاح است یا فوق‌العاده است. شرح می‌دهند، استدلال می‌آورند، توضیح می‌دهند که اگر کتابی را دو یا سه ستاره داده‌اند، به چه دلیل است. این کامنت‌ها به ما کمک می‌کنند بفهمیم اساساً چرا یک کتاب موفق بوده است. چون پنج شش ماه قبل از اینکه کتابی را منتشر کنند، نسخه‌ای را برای استادان دانشگاه، منتقدان و در کل افرادی که به‌صورت حرفه‌ای در مورد کتاب کاری می‌کنند، می‌فرستند؛ نسخه‌ای با عنوان پیش از انتشار که به شکل هدیه برای این افراد فرستاده می‌شود. آنها هم قبل از اینکه کتاب چاپ شود، می‌خوانند و کامنت‌شان را در سایت می‌گذارند. ما اگر اینها را مطالعه کنیم و کامنت‌های منفصانه را در نظر بگیریم و حب و بغض‌ها را جدا کنیم، به انتخاب کتاب و موفقیتش در آینده کمک زیادی خواهد کرد.

شهروند | «این عربی»، «در کافه اگر بیست‌سال نیستی»، «دختر تحصیل کرده»، «عادت‌های اتمی» و... هوشمند دهقان در همین چند سال اندک کاری کرده ترجمه‌هایش به چشم می‌آیند. کتاب‌هایی را انتخاب می‌کند که فحواي مضامین‌شان در بحث‌های مطالعاتی ایران تازه است و گاهی هم به روایت‌هایی از جوامع مختلف نظر دارد که بکر و دست‌نخورده است. او متولد ۱۳۴۸ در شهر کاشان است و در گرگان زندگی می‌کند. تحصیلاتش را تا مقطع دیپلم بیشتر ادامه نداده، اما محظور توانسته در مدتی کوتاه، طیفی از مخاطبان را با خود همراه کند؛ چون بیشتر از پنج‌شش سال نیست که شروع به انتشار ترجمه‌هایش کرده است. با این حال نزدیک به ۱۰ کتاب در بازار دارد و چهار پنج کتاب دیگر در دست انتشار. آنچه در ادامه می‌خوانید گفت‌وگو با هوشمند دهقان درباره علاقه‌مندی‌هایش، روش‌ها و مؤلفه‌های مختلف در انتخاب ترجمه‌هاست.

در فاصله‌های چندساله، کتاب‌های متنوعی را ترجمه کرده‌اید؛ آثاری که درباره هر کدام‌شان می‌توان گفت و گویی مجزا تر تیب داد؛ «دختر تحصیل کرده»، «در کافه اگر بیست‌سال نیستی» و «بازداشتگاه صورتی» و... برای همین بحث را به آشنایی با شما و روش کار تان اختصاص می‌دهیم. در چه زمینه‌ای تحصیل کرده‌اید؟ البته جایی خواندم که تحصیلات را هم رها کرده‌اید. در دست‌است؟

من اساساً تحصیلات دانشگاهی ندارم و تا مقطع دیپلم خوانده‌ام، اما چون به تحصیل و مطالعه علاقه‌مند بودم، به موسسات زبان رفتم. در موسسات آموزش زبان بیشتر روی مکالمه تأکید دارند و به ادبیات انگلیسی و ترجمه کاری ندارند، بنابراین ترجمه را شخصاً مطالعه کردم و اموختم. خیلی در این مسیر رنج بردم، اما احساس می‌کردم می‌تواند به‌نوعی برایم جبران تحصیلات دانشگاهی باشد و شروع کردم به ترجمه. در ابتدا کار را با کتاب‌هایی که قبلاً ترجمه شده بود، شروع کردم؛ یعنی ترجمه می‌کردم و بعد با ترجمه اصلی مقایسه می‌کردم.

- فقط برای خودتان؟
- بله، صرفاً به منظور خودآموزی. یکی از کتاب‌هایی که انتخاب کردم، «خوشه‌های خشم» بود، چون اساساً به مترجم‌شان هم علاقه داشتم.
- ترجمه نوستالژی یک شاهرخ مسکوب... بله، مترجم خوشنام آقای مسکوب. شروع کردم به مطالعه این کتاب به زبان اصلی و ضمن کار، هم کمبودها و مشکلات کارم را متوجه شدم و هم ترغیب‌هایی که در ترجمه می‌توان به کار گرفت. دو سه کتاب را به این ترتیب ترجمه کردم که نوعی ریاضت است؛ چون می‌دانید این کار برای شما نتیجه‌ای عینی نخواهد داشت، یعنی رویدادی که به اسم شما و در قالب یک کتاب باشد، برایتان اتفاق نخواهد افتاد و از آن به‌عنوان ریاضت یاد می‌کنم. ولی فوق‌العاده لازم است و من به تمام مترجمانی که تازه وارد عرصه ترجمه شده‌اند، توصیه می‌کنم این تجربه را داشته باشند. نخستین کتابی که به قصد ترجمه و انتشار دست گرفتم، کتابی بود به اسم «هیراث مولانا» نوشته پروفسور ایرج بشیری. ایشان استاد دانشگاه «مینه‌سوتا» می‌آمیکا هستند و به پنج‌باش زبان

تسلط دارند. چون مطالعات فراوانی در زمینه عرفان شرقی داشتم، گفتم کمبودهای ترجمه را می‌توانم با اطلاعاتی که در این حوزه دارم، جبران کنم. به هر صورت من این کتاب را انتخاب و ده بیست صفحه‌ای که ترجمه کردم، گفتم حالا باید اجازه بگیرم؛ هم اجازه بگیرم و هم متن ترجمه‌ام را برای پروفسور بشیری بفرستم تا هم ایشان درباره ترجمه من نظر بدهند، هم اینکه اجازه گرفته باشم. اما دیدم کم است و بهتر است جلوتر بروم. نصف کتاب را ترجمه کردم و آن قدر وسوسه‌شدم که حتی تا پایان هم رقتم و ترجمه را تمام کردم.

- چند صفحه بود؟

حدود ۱۵۰ صفحه‌ای بود. وقتی ترجمه را برای پروفسور بشیری فرستادم، یک هفته‌ای طول کشید تا جواب بدهد.

در این یک هفته با ذوق و شوق هر روز باکس ایمیل را چک می‌کردم تا اینکه یک روز دیدم اسم ایشان آمد و ایمیل را باز کردم، ابتدا چند خطی تشویق و تمجید کرده بودند؛ هم از زبانم در فارسی و هم انگلیسی، اما در نهایت نوشته بودند افسوس که زودتر قضیه را با من در میان گذاشتی، چون من این کتاب را وقتی چاپ می‌کردم، هم‌زمان به سه زبان انگلیسی، فارسی و ترکی (اگر اشتباه نکنم) ترجمه کرده‌ام. من قبل از انتخابم، هم بازار را گشته بودم و هم فضای مجازی را؛ با خیال آسوده این ترجمه را کار کرده بودم، برای همین وقتی جمله ایشان را خواندم، آب سردی بود بر تمام عشق و علاقه‌ای که به کار داشتم. به‌هر حال آن روز را به‌سختی شب کردم و با فکر و خیال و ناراحتی به صبح رساندم. صبح که بلند شدم، روزنه‌امیدی در ذهنم ایجاد شد. گفتم خب درست است که این کتاب با ناکامی مواجه شده، ولی کسی مثل پروفسور بشیری که استاد زبان است و احاطه به چند زبان دارد، زبان تو را تأیید کرده، این نکته خیلی خوبی است و از این به بعد می‌توانی با اطمینان قدم برداری. همان روز بود که کتاب بعدی را شروع کردم و نخستین کتاب من بود که چاپ شد.

- چه کتابی؟
- این عربی.
- پس دلیل تنوع موضوعی آثاری که ترجمه کرده‌اید، مطالعات شخصی خودتان در زمینه‌های مختلف بوده است. چون بعضی آثاری که ترجمه کرده‌اید از جمله همین «بازداشتگاه صورتی» نامی توان جزو مطالعات میان‌رشته‌ای طبقه‌بندی کرد؛ یعنی مضمون کاملاً زیرشاخه روانشناسی یا جامعه‌شناسی نیست و گاهی